

پژوهش‌های انسان‌شناسی ایران
دوره ۱۰، شماره پیاپی ۲۰
پاییز و زمستان ۱۳۹۹، صص ۲۳۶-۲۱۳

مطالعه مردم‌شناسی بازتاب فرهنگی قصه عروسک گلین‌بالا در زندگی اجتماعی مردم آوارس استان اردبیل

عمار احمدی^۱

تاریخ دریافت ۴۰۰/۶/۳۰

تاریخ پذیرش: ۴۰۰/۸/۲۳

چکیده

گلین‌بالا عروسک و نوعی اسباب‌بازی سنتی زنان و دختران بیشتر مناطق آذربایجان است. بیشتر این مناطق گلین‌بالاهای مخصوص به خودشان را دارند که از نظر ساختار فیزیکی و کارکرد نمادین اجتماعی آن با هم متفاوت هستند. در این مطالعه موردی بر گلین‌بالاهایی تمرکز شده است که خانواده‌ها در روستای آوارس شهرستان سرعین می‌سازند. عروسک گلین‌بالا در میان مردم روستای آوارس هم به نوعی نشان‌دهنده نقش دختران روستا و به عبارتی آموزشی و وظایف و مسئولیت اجتماعی آینده آن‌هاست. به بیان دیگر، گلین‌بالا از نظر اجتماعی مقیاس کوچک زنان آوارس و نقش آن‌ها در خانواده را برای کودکان بازتولید می‌کند. در قصه گلین‌بالا مردم آوارس آیت‌م زمانی و مکانی تا حدودی لحن و رنگ ساختاری فرهنگ مردم آوارس را شامل شده است. شرایط اقلیمی و زیستی قصه نشان می‌دهد مکان قصه کوهستانی است که زمستان‌های طولانی و سختی دارد و تابستان‌های کوتاه و خنگی در آن موج می‌زند. در جای جای قصه پر است از شرایط زندگی اجتماعی سختی که در زمستان طی می‌شود. مشکل راه و وسایل حمل‌ونقل با اکوسیستم طبیعی این روستای کوهستانی سختی دارد که باز در داستان به آن اشاره می‌شود. در تحلیل و تفسیر مردم‌شناختی این مقاله از نظریه انسان‌شناسی نمادین و تفسیری استفاده کرده‌ایم. گلین‌بالا از نظر فرم ظاهری و کارکرد نمادین آن با دیگر گلین‌بالاها تفاوت‌هایی جزئی دارد. قصه متناسب به این گلین‌بالا مخصوص مردم آوارس است. قصه‌ای با این تم و موضوع در داستان‌های شبیه آن کمتر دیده می‌شود.

واژه‌های کلیدی: آوارس، انسان‌شناسی نمادین، عروسک، گلین‌بالا.

مقدمه و بیان مسئله

قصه گلین‌بالا آیینی‌ای از آداب و رسوم است که باورهای زندگی اجتماعی مردم آوارس را بازگو می‌کند. گلین‌بالا عروسکی با لباس سنتی زنان و دختران آذربایجانی است که متناسب خواسته صاحب عروسک تنظیم و درست می‌شود. «گلین‌بالا»^۱ در زبان ادبی ترکی آذربایجان «قولچاق»^۲ نام دارد؛ البته با این تفاوت که قولچاق معنای عام دارد و تمام عروسک‌های سنتی مردم آذربایجان را شامل می‌شود، اما گلین‌بالا در مقایسه با قولچاق معنای خاص‌تری دارد. بیشتر مناطق آذربایجان گلین‌بالاهای مخصوص به خود را دارند که از نظر ساختار فیزیکی و کارکرد نمادین اجتماعی آن با هم متفاوت هستند. در این مطالعه موردی بر گلین‌بالاهایی تمرکز شده است که خانواده‌ها در روستای آوارس شهرستان سرعین می‌سازند. این گلین‌بالا از نظر فرم ظاهری و کارکرد نمادین آن با دیگر گلین‌بالاها تفاوت‌هایی جزئی دارد. قصه منتسب به این گلین‌بالا مخصوص مردم آوارس است. قصه‌ای با این تم و موضوع در داستان‌های شبیه آن کمتر دیده می‌شود.

ترجمه فارسی گلین‌بالا به معنای عروس کوچک است. نکته جالب‌توجه دیگر اینکه در این مطالعه، روایتی هرچند ضعیف درباره وجه تسمیه عروسک گلین‌بالاست. برخی عقیده دارند وجه تسمیه گلین‌بالا به مسئله کودک‌همسری در این منطقه اشاره دارد. هرچند در این روستا مانند بیشتر روستاهای این مناطق یک سنت و باور درباره زود شوهر دادن دختران رایج است، با تحلیل و تفسیر دقیق و درست مردم‌شناختی فرهنگ و باورهای اجتماعی این مناطق سازگاری ندارد. از سوی دیگر شکوه، عظمت و زیبایی ظاهری که در ساختار فیزیکی گلین‌بالا لحاظ می‌شود، نشان‌دهنده نماد احترام اجتماعی زنان و دختران این منطقه است. اگر غیر این بود، باید در ساختار فیزیکی عروسک گلین‌بالا مظلومیت و مطالبه‌نکردن حق و حقوق اجتماعی زنان نشان داده می‌شد که در ساختار گلین‌بالا برعکس این را نشان می‌دهد. در فرهنگ گفتاری مردم این منطقه اشعار و قصه‌ای که مربوط به فرهنگ گلین‌بالاست، به هیچ وجه نشان‌دهنده نماد کودک‌همسری در این عروسک نیست؛ پس می‌توان نتیجه گرفت که گلین‌بالا نه تنها نمادی از کودک‌همسری در اجتماع روستایی آوارس نیست، بلکه نمادی از باورها، آداب و رسوم، زندگی روزمره، الگوهای پوشاکی و... کنش‌های اجتماعی است. این مقاله تحقیقی چندین هدف اساسی دارد که به ترتیب اولویت عبارت‌اند از: اولین هدف شناساندن و بیان نحوه ساخت این عروسک نمادین در میان مردم روستای آوارس. دومین هدف بیان کارکرد نمادین

1 Gəlin Bala

2 Qolçağ

آن میان زنان و دختران روستای آوارس. سومین هدف تحلیل مردم‌شناسی بازتاب قصه افسانه‌ای گلین‌بالا در فرهنگ مردم روستای آوارس است.

چارچوب نظری

برخی عقیده دارند که انسان‌شناسی نمادین و تفسیری همان انسان‌شناسی دینی است و برخی هم با این عقیده مخالف‌اند. با وجود این نمی‌توان مرزبندی دقیقی میان این دو ترسیم کرد؛ چراکه انسان‌شناسی نمادین و تفسیری دنباله منطقی انسان‌شناسی دینی است. در تحول انسان‌شناسی دینی با تأثیر اندیشمندانی از قبیل اشتراوس، بار اسطوره‌ای آن تقویت و بار ساختاری آن کاهش یافته و در نتیجه انسان‌شناسی نمادین و تفسیری به وجود آمده که بارت، گیرتز و ترنر از سرآمدن این مکتب به‌شمار می‌آیند (فکوهی، ۱۳۹۲: ۲۵۴-۲۵۶).

روش‌شناسی گیرتز به مردم‌نگاری تفسیری شهرت یافت. در این روش، انسان‌شناس با کنارگذاشتن ساختارگرایی به تحلیل معانی و نمادها از دیدگاه بومی می‌پردازد. انسان‌شناس یک مترجم میان فرهنگ‌هاست که در خلال درک یک فرهنگ، فرهنگ دیگر را نیز درک می‌کند. به عقیده گیرتز انسان‌شناس نباید در پی اثبات دیدگاه‌های خود باشد؛ چون اصولاً چیزی برای اثبات کردن وجود ندارد. این امر نقدی به روش کمی در علم اجتماعی است. مردم‌نگاری مانند تصحیح یک نسخه قدیمی خطی است که بخشی از آن فایل قابل خواندن نیست و زبان آن به زبان بیگانه نگاشته شده است (فکوهی، ۱۳۹۲: ۲۵۸). براین‌اساس در این تحقیق درصدد اثبات نظری نیست، بلکه مانند مترجمی کارکرد نمادین عروسک سنتی گلین‌بالا و بازتاب قصه آن در فرهنگ مردم آوارس را از منظر معانی و نماد مورد تحلیل مردم‌شناسی قرار داده‌ایم.

پرسش‌های پژوهش

- در مرحله اجرای این تحقیق کیفی پرسش‌های اولیه و اصلی مشخص شده بود؛ برای نمونه:
۱. در ساخت این عروسک گلین‌بالا از چه ابزاری استفاده می‌شود؟
 ۲. قصه گلین‌بالا از چه زمانی و چگونه بین مردم آوارس رایج شده است؟
 ۳. بازتاب فرهنگی این قصه یا افسانه نمادین گلین‌بالا چگونه خود را در فرهنگ مردم آوارس نشان می‌دهد؟

روش‌شناسی

روش این تحقیق کاملاً کیفی است و از روش میدانی مشاهده مشارکتی بهره‌مند شده‌ایم. براین‌اساس با تیم تحقیق وارد میدان تحقیق شده و در ساخت عروسک نمادین گلین‌بالا

مشارکت حضوری و فعال داشته و مصاحبه‌شونده‌ها را هم از بین آن‌ها انتخاب و داده‌ها و اطلاعات لازم را جمع‌آوری کرده‌ایم. به‌دلیل رعایت متد علمی و پژوهشی تحقیقات مردم‌شناختی، اول زبان اورجینال^۱ قصه گلین‌بالا که به زبان ترکی آذربایجانی است، عیناً نوشته و برای فهم عموم و تحلیل و تفسیر مردم‌شناختی آن، آن را به زبان فارسی ترجمه کرده‌ایم.

موقعیت جغرافیایی و وجه‌تسمیه روستای آلوارس

روستای آلوارس در شهرستان سرعین واقع در استان اردبیل است: «شهرستان اردبیل واقع در شمال شرقی آذربایجان شرقی منطقه‌ای سردسیر است و حدود ۴۸۶۱ کیلومتر مربع مساحت دارد. از جانب شمال به مشکین‌شهر و مرز ایران و جمهوری آذربایجان و از شرق به شهرستان آستارا و از جنوب به شهرستان خلخال و میانه و از مغرب به شهرستان سراب محدود است. این شهرستان در یک منطقه کوهستانی واقع شده است. در مغرب آن کوه‌های آتشفشانی خاموش و بلند ساوالان (سبلان) و در مشرق کوه‌های طالش قرار گرفته است» (حقیقت، ۱۳۷۶: ۴۲). «شهر اردبیل قرن‌های متمادی مرکز آذربایجان و مدتی پایتخت ایران بوده است» (صفری، ۱۳۷۰: ۱).

«آلوارس»^۲ از ترکیب دو کلمه ترکی آذربایجانی تشکیل شده است. آل + وار + (س) به گفته بزرگان این روستا، احتمال دارد ترکیب این دو کلمه به سرخی شقایق‌های وحشی دلالت داشته باشد که در دامنه سبلان در ایام بهار سر از خاک بیرون می‌آورند یا به سرخی تخته‌سنگ‌های بزرگی که در اطراف این روستا به‌وفور دیده می‌شود، یا اشاره‌ای به موجودات اساطیری ترکان آذربایجان یعنی «آل آروادی» داشته باشد. هر دو فرضیه می‌تواند درست باشد، اما فرضیه دوم با مراجعه به علم اسطوره‌شناسی و انسان‌شناسی دوران باستان این منطقه می‌تواند سازگاری بیشتری داشته باشد؛ چراکه در اسطوره‌های آذربایجان آمده: «واژه آل در معرفی چهره اساطیری آل - آروادی در افسانه آل - درویش نیز به کار رفته است. این واژه در لهجه ترک‌های منطقه آلتای به معنای حیات بخش می‌باشد» (چایلی، ۱۳۸۴: ۳۸).

از ساختار و شکل طبیعی روستا چنین برمی‌آید که این روستا در دوران باستان محل قبایلی بوده که دامداری می‌کردند. نشانه‌های این دامداری در عصر معاصر هم با وجود عشایر شاهسون در این روستا خودش را نشان می‌دهد. وجود چشمه‌های آب شیرین سبب شده که انسان‌ها در این روستا دست به کشاورزی هم بزنند، اما وجود صخره‌ها و سنگ‌های انبوه دامنه ساوالان مانع آن شده که کشاورزی گسترده‌ای داشته باشند؛ به همین دلیل به کشت گندم و

1 original

2 Alvars

جو و آن هم در حد نیاز و برخی درختان محلی اکتفا کرده‌اند. وجود غارهای باستانی در دامنه‌های سبلان روستای آلوارس و زاغه‌های زیرزمینی نشان‌دهنده تمدن هزاران ساله این منطقه است. بافت معماری این روستا از ترکیب سنگ و خاک همان منطقه به وجود آمده است و خانه‌ها با حیاط مستقل در ارتفاعات دامنه سبلان ساخته شده‌اند. مردمان این روستا به زبان ترکی آذربایجانی سخن می‌گویند و با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند. از نظر آناتومی و انسان‌شناسی زیستی اهالی این روستا، انسان‌های قوی با استخوان‌بندی‌های محکمی هستند که با سخت‌کوشی و سخت‌زندگی کردن عادت دیرینه دارند. با اینکه امروزه در فرهنگ مردم این روستا مردسالاری دیده می‌شود، اما وجود زنان سخت‌کوش و قوی نشان‌دهنده رگه‌هایی از زن‌سالاری باستانی نیز است. باورها و آیین این انسان‌ها به کوه ساوالان و افسانه‌های آن بسیار عمیق و ریشه‌دار است. امروزه مردمان این روستا با آیین‌های دینی، مذهب شیعه و مناسک دهه محرم، آداب و مراسم‌های مخصوص خودشان که برگرفته از فرهنگ باستانی‌شان است، زندگی می‌کنند. مردان این روستا با اینکه لباس قدیمی و محلی خودشان را دیگر نمی‌پوشند، اما به کلاه و گذاشتن آن به سرشان اعتقاد عمیقی دارند. این شاید تنها آیینی از گذشته کههن آن‌ها در لباس پوشیدن باشد. زنان روستای آلوارس تقریباً پوشش آیینی خود را تا امروز حفظ کرده‌اند. آن‌ها پیراهنی بلندی را که تا قوزک پا می‌رسد و «کوئینک» نام دارد و جلیقه‌ای را که معمولاً کناره‌های آن سکه‌دوزی و تزئین شده است، می‌پوشند و با «یابلیق» روسری مخصوص سر خودشان را می‌پوشانند. همچنین زنان در بیشتر فصل‌های سرد این روستا چند «تومان» دامن چین‌دار بزرگ که معمولاً از پارچه گلدار تهیه می‌شود، روی هم می‌پوشند. رنگ لباس زنان جوان‌تر با زنان سالخورده‌تر متفاوت است. همچنین براساس گفته اهالی روستا، رنگ لباس‌ها برگرفته از عناصر طبیعت است که هرکدام از رنگ‌ها نماد و نشانه‌ای دارد. همچنین نوع پوشیدن لباس و پوشیدن یابلیق و... با توجه به سن متفاوت است.

یافته‌های پژوهش

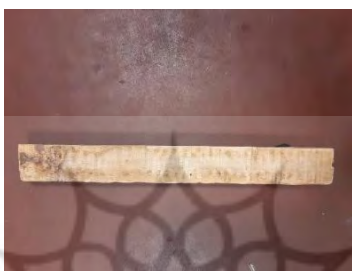
نحوه ساخت عروسک گلین‌بالا

تقریباً در بیشتر شهرها و روستاهای آذربایجان ایران و حتی کشور جمهوری آذربایجان زنان و دختران عروسک گلین‌بالا را می‌ساختند؛ البته هنوز هم هرچند بسیار اندک، اما باز در مناطق خاص ساخته می‌شود. هر منطقه با توجه به فرهنگ خاص و اقلیم جغرافیایی خاص خود نحوه ساخت ویژه‌ای در مایسه با مناطق دیگر دارد. در این مجال به نحوه ساخت این عروسک نمادین در یکی از روستاهای شهرستان سرعین به نام «آلوارس» پرداخته شده است. زنان و

دختران این روستای کوه‌نشین برای ساخت عروسک گلین‌بالا دوازده مرحله تعریف کرده‌اند (سلمی‌ناز، ۸۵: مصاحبه).

مرحله اول

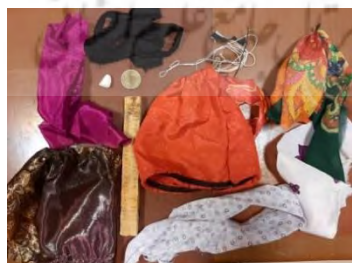
انتخاب قطعه چوب به اندازه دلخواه صاحب عروسک؛ یعنی سازنده عروسک اندازه دلخواه صاحب عروسک را می‌پرسد و متناسب آن قطعه چوب را انتخاب می‌کند. جنس در این مسئله اهمیت زیادی ندارد، اما سعی می‌شود از چوب درختان میوه باشد تا هم استقامت آن بیشتر شود و هم آفت موریانه و... نداشته باشد (عالیه، ۶۵: مصاحبه).



تصویر ۱. تکه چوب برای بدن عروسک
منبع: آرشیو تصاویر تیم تحقیق

مرحله دوم

پوشش قطعه چوب با سلیقه شخصی: در این مرحله سازنده عروسک از پارچه‌های دورریز و استفاده‌نشده‌ی با رنگ‌های مختلف، قطعه چوب را کاملاً می‌پوشاند و چون این پوشش زیرین است و قابل دید نیست، ساختار عروسک را تشکیل می‌دهد و انتخاب رنگ مهم نیست. وقتی که قطعه پارچه‌ها را به اندازه دلخواه دور چوب پیچید، آن را با نخ پشمی محکمی به صورت دورپیچ می‌بندد. این کار را آن قدر ادامه می‌دهد تا تنه چوب کاملاً پوشانده شود (حبیبه، ۸۰: مصاحبه).



تصویر ۲. کل ابزارهای مورد استفاده در عروسک
منبع: آرشیو تصاویر تیم تحقیق

مرحله سوم

شکل دادن سر عروسک: در این مرحله سازنده با یک حبه قند یا یک تکه پارچه تاشده ضخیم کار خود را شروع می‌کند. اول حبه قند یا تکه پارچه را درست سه یا چهار سانت پایین‌تر از سر چوب قرار می‌دهد و آن را به کمک نخ به چوب وصل می‌کند (نجیبه، ۹۰: مصاحبه).



تصویر ۳. رویه اولیه چوب بدن عروسک
منبع: آرشیو تصاویر تیم تحقیق

مرحله چهارم

شکل دادن صورت عروسک: در این مرحله سازنده یک سکه فلزی یا یک دکمه متناسب با قد احتمالی عروسک انتخاب روی حبه قند یا تکه پارچه تاشده قرار می‌دهد (گل‌سوم، ۹۳: مصاحبه).



تصویر ۴. تنظیم فرم صورت عروسک
منبع: آرشیو تصاویر تیم تحقیق

مرحله پنجم

شکل دادن پوست صورت عروسک: در این مرحله سازنده با پارچه‌ای سفید و نخی روی سر و صورت عروسک را کاملاً می‌پوشاند. استفاده از پارچه سفید به نمادی از پاکی و صداقت کودکانه

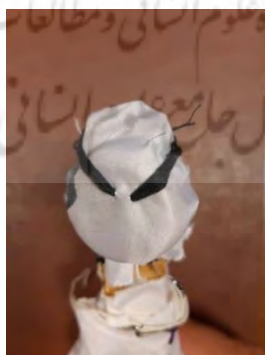
در ساخت این عروسک نمادین برمی‌گردد. برای این کار از نخ سفید برای محکم کردن استفاده می‌کند (ارکناز، ۷۰: مصاحبه).



تصویر ۵. تنظیم فرم ظاهری صورت عروسک
منبع: آرشیو تصاویر تیم تحقیق

مرحله ششم

شکل دادن ابرو که همان چشم نمادین عروسک است، در این مرحله انجام می‌شود. سازنده با نخ کاملاً سیاه روی پارچه سفید، صورت و ابروی عروسک را تنظیم و درست می‌کند. در این کار از سوزن هم استفاده می‌شود (خوش‌قدم، ۶۵: مصاحبه). زنان و دختران آوارس به دلیل مسئله حساس مذهب و حجاب کامل زنان در ساخت این عروسک نمادین از نشان دادن چشم، لب، گونه و... که نمادهای زیبایی زنانه به حساب می‌آیند، به صورت مستقیم طفره می‌روند. از سوی دیگر هم وجود سرمای سخت زمستان رشته کوه ساوالان و زمستان‌های طولانی و تابستان‌های کوتاه، باعث می‌شود بیشتر زنان و دختران صورت خود را به دلیل صدمات طبیعی بپوشانند. این مسئله اقلیمی و جغرافیایی هم مزید بر این علت بوده و سبب شده عروسک گلین‌بالا در این منطقه جغرافیایی بدون چشم و لب و گونه طراحی شود (شوکت، ۸۵: مصاحبه).

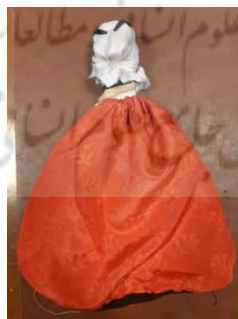


تصویر ۶. نحوه تنظیم ابرو و چشم نمادین
منبع: آرشیو تصاویر تیم تحقیق

مرحله هفتم

تومان دوزی عروسک: تومان دامن چین‌دار بلندی است که لباس سنتی بیشتر زنان آذربایجان و زنان عشایر به حساب می‌آید. نحوه ساخت و دوختن تومان عروسک گلین‌بالا شبیه دوختن تومان واقعی بزرگ‌سالان است. درواقع این تومان کوچک نمادی از تومان بزرگ لباس اصیل زنان آلواس است (ملکه، ۷۲: مصاحبه).

تومان^۱، تنبان، دامن چین‌دار بلند: این تن‌پوش خاص، معمولاً از ۹-۱۳ متر پارچه گلدار رنگی زیبا به صورت چین‌دار دوخته می‌شود. دوخت این دامن خاص مهارت خاصی را می‌طلبد که نه در گذشته و نه امروزه کار هر خیاطی نیست، بلکه ظرافت و تکنیک خاصی دارد که معمولاً زنان باتجربه و هنرمند شاهسون‌ها این کار را انجام می‌دهند (ساری‌گول، ۸۹: مصاحبه). هر زن شاهسون متوسط از ۱ تومان تا ۷ تومان روی هم می‌پوشد و این مسئله به تجربه، فعالیت و منزلت اجتماعی زنان باتجربه و زنان منتسب به خاندان‌های بزرگ شاهسون بستگی دارد. به عبارت دیگر پوشیدن تومان بیشتر روی یکدیگر تشخیص افراد را نیز نشان می‌دهد (سلمی‌ناز، ۸۵: مصاحبه)؛ البته این مسئله به اقلیم نیز ارتباط دارد؛ به عبارت دیگر تعداد تومان به سرد و گرمی منطقه عشایر نیز بستگی دارد. دختران شاهسون معمولاً بیش از تومان استفاده نمی‌کنند آن هم بیشتر حکم زیبایی را دارد. پوشیدن تومان، بدن زنان را از کمر تا کف پا کاملاً می‌پوشاند؛ طوری که در زندگی روزمره کمتر کسی می‌تواند جوراب و کفش زنان شاهسون را ببیند. لبه پایین تومان با نوارهای خوش‌رنگ متناسب با شخصیت و سن صاحبش سوزن‌دوزی یا گلدوزی می‌شود. این کار دو دلیل مهم دارد: اول اینکه لبه پایینی تومان را که در تماس با زمین است، مقاوم‌تر می‌کند و دوم اینکه وزن لبه پایینی تومان را بیشتر می‌کند تا چین‌های تومان رو به پایین کشیده شوند (ساری‌گول، ۸۹: مصاحبه).



تصویر ۷. تومان عروسک

منبع: آرشیو تصاویر تیم تحقیق

مرحله هشتم

کوئینک دوزی عروسک: کوئینک پیراهن بلندی است که لباس سنتی بیشتر زنان آذربایجان و زنان عشایر به حساب می‌آید. نحوه ساخت و دوختن کوئینک عروسک گلین‌بالا شبیه دوختن کوئینک واقعی بزرگ‌سالان است؛ با این تفاوت که این لباس در عروسک، نیم‌تنه بالا یعنی طراحی گردن، آستین و... ندارد و تنها نیم‌تنه پایین آن طراحی می‌شود. در واقع این کوئینک کوچک نمادی از کوئینک بزرگ لباس اصیل زنان آلواس است (گول‌قدم، ۵۲: مصاحبه).

کوئینک^۱، پیراهن بلند: پیراهن بلندی است که از گردن تا زیر زانوی پای زنان شاهسون را می‌پوشاند. معمولاً از ۶ متر پارچه رنگی و گلدار زیبا با فرم چین‌دار دوخته می‌شود. دوخت این پیراهن زیبا و خاص در گذشته توسط زنان باتجربه و هنرمند شاهسون انجام می‌گرفت، اما امروزه خیاط‌های ماهر آن را می‌دوزند و آماده می‌کنند (گول‌بس، ۶۳: مصاحبه).

پیراهن دختران، نوعروسان و زنان باتجربه شاهسون از نظر شکل، رنگ، فرم و نیز تزئین متفاوت است. رنگ‌های شاد مانند قرمز، سبز و زرد برای پیراهن دختران و نوعروسان استفاده می‌شود؛ به‌ویژه رنگ قرمز که از نظر نمادشناسی ارتباط عمیقی با نژاد و فرهنگ دیرین ترکان این منطقه دارد و در مراسم و آیین‌های خاص در لباس‌های زنان شاهسون استفاده می‌شود (ساری‌گول، ۸۹: مصاحبه). پیراهن‌هایی با رنگ تیره برای استفاده زنان باتجربه و مسن شاهسون‌هاست. تزئین پیراهن بیشتر در دختران و عروس‌های شاهسون معمول است که در قدیم با سوزن دوزی و امروزه با گلدوزی تزئین می‌شود.



تصویر ۸. پیراهن عروسک
منبع: آرشبو تصاویر تیم تحقیق

مرحله نهم

بستن تومان و کوئینک به بدن عروسک: در این مرحله، سازنده با نخ محکم تومان و کوئینک را به تنه چوبی عروسک وصل می‌کند (گیله‌نار، ۷۷: مصاحبه).



تصویر ۹. بستن لباس به بدن عروسک
منبع: آرشیو تصاویر تیم تحقیق

مرحله دهم

یایلیق - لئچک - شال دوزی عروسک. یایلیق یا لئچک یا شال روسری بلندی است که لباس سنتی بیشتر زنان آذربایجان و زنان عشایر به حساب می‌آید. نحوه ساخت و دوختن لئچک یا شال عروسک گلین‌بالا شبیه دوختن لئچک واقعی بزرگسالان است. در واقع این لئچک کوچک نمادی از لئچک بزرگ لباس اصیل زنان آلواس است (قیزخانیم، ۹۹: مصاحبه). یایلیق^۱، لئچک، شال: روسری، شال، لئچک بلند گلداز زیبا که سر و گردن زنان شاهسون را کاملاً می‌پوشاند. ضخامت این روسری به اقلیم زندگی زنان شاهسون بستگی دارد. به عبارت دیگر یایلیق قشلاق (منطقه گرمی که عشایر زمستان را در آنجا به سر می‌برد) و یایلیق ییلاق (منطق سردی که عشایر تابستان را در آنجا به سر می‌برد) از نظر جنس و ضخامت متفاوت است (صوبچ‌ناز، ۷۷: مصاحبه). یایلیق روسری بلندی است که زنان شاهسون به صورت دولایه روی سر می‌اندازند. یک طرف یایلیق روی سینه‌ها را می‌پوشاند و طرف دیگر آن به صورت یاشماق روبند مانند دهان و دماغ زنان شاهسون را کاملاً پنهان می‌کند (گیله‌نار، ۷۷: مصاحبه).



تصویر ۱۰. تنظیم سرپوش عروسک
منبع: آرشیو تصاویر تیم تحقیق

مرحله یازدهم

شده‌دووزی عروسک: شده سربند بلندی است که لباس سنتی بیشتر زنان آذربایجان و زنان عشایر به حساب می‌آید. نحوه ساخت و دوختن شده عروسک گلین‌بالا شبیه دوختن شده واقعی بزرگسالان است. درواقع این شده کوچک نمادی از شده بزرگ لباس اصیل زنان آلواس است (ننه خانیم، ۸۵: مصاحبه).

شده^۱ (سربند): زنان شاهسون بستن چارقد کوچک روی یابلیق را شده می‌نامند. به عبارت دیگر شده عملی آیینی است که معمولاً دختران شاهسون از آن استفاده نمی‌کنند و بعد از نامزدکردن و عروس شدن بستن شده را انجام می‌دهند. معمولاً نوع بستن شده با توجه به سن زنان شاهسون متفاوت است. به عبارت دیگر، گره شده و فرم قرارگرفتن آن در پیشانی با توجه به سن زنان تفاوت دارد که این امر در تشخیص نوعروسان در میان ایل کاربرد دارد. در برخی از طوایف شاهسون‌ها، بستن فرم شده نشان‌دهنده نشان طایفه‌ای آن‌هاست (قیزخانیم، ۹۹: مصاحبه).



تصویر ۱۱. تنظیم سربند عروسک
منبع: آرشیو تصاویر تیم تحقیق

1 Şaddo

مرحله دوازدهم

باشماق عروسک: باشماق از ارکان مهم لباس سنتی بیشتر زنان آذربایجان و زنان عشایر به حساب می‌آید. نحوه زدن باشماق عروسک گلین‌بالا شبیه زدن باشماق واقعی بزرگ‌سالان است. در واقع این باشماق کوچک نمادی از باشماق بزرگ لباس اصیل زنان آوارس محسوب می‌شود (محترم، ۹۵: مصاحبه).

باشماق^۱، روبند: باشماق به «آلین یایلیغی» تعلق دارد و عملی است که با آن زنان شاهسون جلوی دهان و دماغ خودشان را از نگاه‌ها پنهان می‌کنند. این کنش هم به سه عامل نژادی، اقلیمی و فرهنگی بستگی دارد. بیشتر زنان ترک‌نژاد و ترک‌زبان نقاط جهان از باشماق، در شکل و فرم‌های متفاوت استفاده می‌کنند (تازه خانیم، ۸۶: مصاحبه). از نظر اقلیمی هم زنان شاهسون با این کنش جلوی دهان و دماغ خود را در مقابل گرد و غبار حاصل از کار و تلاش در طبیعت و نیز سرمای دامنه کوه‌های بیلاقی محافظت می‌کنند. از نظر فرهنگی نیز عامل دین می‌تواند عامل اساسی این روبند قلمداد شود که حجاب کامل زنان آوارس را نشان می‌دهد (قیز خانیم، ۹۹: مصاحبه).



تصویر ۱۲. تنظیم روبند عروسک

منبع: آرشیو تصاویر تیم تحقیق

قسمت کوتاهی از قصه گلین‌بالا به زبان ترکی آذربایجانی مردم آوارس و ترجمه

فارسی

گلین‌بالا ناغیلی

منیم آدیم گلین‌بالا آنجاق سارای دئییلر. ایستیرم سیزه اؤزومدن باهاردان بیر ناغیل دیم. بیر عده دئییر بو ناغیل افسانه‌دیر آما ایستیرم منیم یاشایشیمی سئو سیز. باهار منیم دوستومدو

یانی کی من اونون قولچاغییم. اودا منه بیر باجی دیر. بیزیم ناغیلیمیز اوردان باشلانندی کی هله باهار دوغولمامیشدی. اونون آتاسی صفار آناسی صفوره سؤزلری چیخمیشدی. صفار صفوره خانیم دئییردی: گؤزله بو اوشاق دونیایا گل سین سنی بوشمالییم. سنی بی بین ائوینه یوللامالییم. صفوره خانیم دئییردی: صفار من سنه نیله میشم؟ صفار دئییردی: بیلیمیرم آنجاق من سئومیرم سنله یاشاماغی! بیر گون صفار چؤله گئتمیشدی. صفوره خانیم آغلییا آغلییا صاندیقچانین یانینا گئتدی. قیرمیزی گؤزل گولو پارچانی بیرده نچه جوره رنگ به رنگ پارچانی چیخاردیب قیراغا قویدو. سونرا ساپ تاپدی، اوندان سونرا قارادامدان بیر تیکه آغاج تاپیب، اؤز لری آباد ائلیین ائیواندا گولو خالچانین اوستونده کؤلگه ده اوتوردو...

ترجمه فارسی قصه گلین بالا

اسم من گلین بالا یا همان سارای است. می‌خواهم روایتی از داستان خودم و بهار بگویم. اگرچه بعضی‌ها می‌گویند این جور روایت‌ها افسانه است، دوست دارم شما این روایت زندگی ما را دوست داشته باشید. بهار دوست من است. راستش من عروسک بهار هستم و مثل دو خواهر هستیم. داستان من و بهار از جایی شروع شد که بهار هنوز به دنیا نیامده بود و مادرش صفوره با پدرش صفار جر و بحث می‌کردند. صفار به صفوره می‌گفت: بگذار این بچه به دنیا بیاید من تو را طلاق می‌دهم و پیش بی‌بی‌ات می‌فرستم. صفوره هم گریه‌کنان می‌گفت: صفار مگر چه گناهی از من سر زده؟ صفار در جواب می‌گفت: نمی‌دانم، ولی من دوست ندارم با تو زندگی کنم و بعد عصبانی از خانه بیرون می‌زند. یک روز که صفار به بیرون رفت. صفوره مویه‌کنان به طرف صندوقچه رفت. پارچه‌ای زیبا با گل‌های سرخ و زیبا و چند مدل پارچه به رنگ‌های سفید، سرخ و... برداشت و سپس نخ آورد و رفت از زیرزمین یک تکه چوب آورد. یک زیرانداز با رنگ سبز و سرخ جلوی ایوان خانه کاه‌گلی‌شان که خودش با صفار ساخته بود انداخت...

تحلیل مردم‌شناختی براساس پرسش‌های پژوهش

برای چنین قصه‌هایی نمی‌توان زمان و مکان خاصی در نظر گرفت؛ چراکه شکل‌گیری چنین قصه‌هایی ریشه در اسطوره‌ها و افسانه‌های قدیمی دارد. از سوی دیگر هم خاص یک منطقه و مردم خاص نیست. تنها مطرح‌شدن یک قصه در زمان و مکان خاص دلیل مالکیت آن منطقه به قصه نیست، اما می‌تواند لحن، رنگ و ساختار بومی یک منطقه را در زمان خاصی به خود بگیرد. در این حالت می‌توان برای یک قصه شناسنامه خاصی صادر است. در این قصه گلین‌بالا نیز آیتم زمانی و مکانی تا حدودی لحن و رنگ ساختاری فرهنگ مردم آوارس را شامل می‌شود. این ادعا چندین دلیل عمده دارد، از جمله اینکه شرایط اقلیمی و زیستی قصه نشان می‌دهد

مکان قصه کوهستانی است که زمستان‌های طولانی و سختی دارد و تابستان‌های کوتاه و خنکی در آن موج می‌زند. در جای جای قصه پر است از شرایط زندگی اجتماعی سختی که در زمستان طی می‌شود. مشکل راه و وسایل حمل‌ونقل با اکوسیستم طبیعی این روستای کوهستانی سختی دارد که باز در داستان به آن اشاره می‌شود:

≠ شب وسط زمستان بود که برف و کولاک شدیدی شد. صفار خوابیده بود. بهار در کنار فانوس مشقش را می‌نوشت. صفوره وقتی دید که بخاری نفت ندارد. پیت نفت را برداشت و به طرف حیاط رفت. از پله‌ها که پایین می‌آمد، پایش سر خورد و به زمین افتاد. جیغ بلندی کشید. صفار از خواب پرید با بهار به طرف حیاط دویدند. جیغ صفوره آن‌قدر بلند بود که گل‌آوا همسایه‌شان نیز صدایش را شنیده و به آنجا آمده بود. گل‌آوا و صفار به‌زور صفوره را به اتاق آوردند. بهار زود تشک، بالش و پتو آورد و جای صفوره را کنار بخاری پهن کرد. صفوره با درد فراوان نشست، انگار دست و پایش شکسته بود و سرش هم ضربه دیده بود. صفار می‌خواست صفوره را به دکتر برساند، اما شدت برف و کولاک آن‌قدر بود که گل‌آوا هم نمی‌توانست به خانه‌اش برگردد.

شرایط فرهنگی، وجود باورها، آیین‌ها و رسوم خاص مردم آلوارس داخل قصه نشان‌دهندهٔ تعلقات خاص این قصه به این منطقهٔ جغرافیایی با فرهنگ خاص خوشان است. در جای‌جای قصه به این باورها، رسم‌ها و آیین‌ها اشاره شده است:

≠ صفار هم گریه می‌کرد و با یک دستش به سرش خاک می‌ریخت و با دست دیگر به سرش می‌کوبید. وقتی خاکسپاری تمام شد، همه به طرف مسجد روستا حرکت کردند. شاه‌بیم نیز گریه می‌کرد و با گریه میان مردم خرما و حلوا پخش می‌کرد. وقتی کارش تمام شد، آمد پیش بهار و او را در آغوش کشید. بهار آن‌قدر خسته بود که در آغوش شاه‌بیم خوابید. زمان قصه گلین‌بالا را نمی‌توان به‌صورت دقیق بیان کرد؛ چراکه مثل همهٔ قصه‌ها از افسانه‌ها و اسطوره‌ها الهام گرفته است، اما نکتهٔ مهمی که در این قصه وجود دارد، اشاره به عناصر زندگی سنتی مردم آلوارس در قرن اخیر است. این زمان مقارن بحث فئودالیسم در زندگی اجتماعی این منطقه است. در قصه تفاوت عمده‌ای میان زندگی شهری و روستایی دیده می‌شود که یکی از عنصرهای متفاوت وجود گاری و اسب در روستاها برای حمل‌ونقل است. ≠ زاغی گفت: سارای صبح زود وقتی که تو خواب بودی شاه‌بیم به اینجا آمد و صفار بهار را به او داد. سپس گاری به اسبش بست و هر سه سوار بر گاری به طرف ده بی‌بی خدیجه رفتند.

اشاره به زندگی‌های تحمیلی در ازدواج‌های سنتی در جامعهٔ مردسالار این روستا دیده می‌شود؛ یعنی انتخاب همسر برای جوانی که نه او را درست و حسابی دیده و نه یک بار باهاش

هم‌کلام شده است. حتی در قصه به این موضوع اشاره شده است. وقتی زن از مرد می‌پرسد علت دوست‌نداشتن مرا بگو... مرد خودش هم جوابی ندارد و نمی‌تواند علتی برای این نخواستن پیدا کند.

≠ بهار دوست من است. راستش من عروسک بهار هستم و مثل دو خواهر هستیم. داستان من و بهار از جایی شروع شد که بهار هنوز به دنیا نیامده بود و مادرش صفوره با پدرش صفار جر و بحث می‌کردند. صفار به صفوره می‌گفت: بگذار این بچه به دنیا بیاید، من تو را طلاق می‌دهم و پیش بی‌بی‌ات می‌فرستم. صفوره هم گریه‌کنان می‌گفت: صفار مگر چه گناهی از من سر زده؟ صفار در جواب می‌گفت: نمی‌دانم، ولی من دوست ندارم با تو زندگی کنم و بعد به بیرون از خانه می‌زند.

وجود رنگ در زندگی اجتماعی مردم آوارس از لباس‌ها و پاچه‌های رنگارنگ گرفته تا بشقاب‌های رنگی، این‌ها نشان‌دهنده نماد و نقش رنگ‌ها در زندگی اجتماعی مردم این کوه‌نشینان دارد. تأکید به رنگ سرخ هم ریشه در اساطیر، افسانه‌ها و باورهای این مردم دارد که در تفسیر وجه تسمیه نام این روستا هم به آن اشاره شده است. از طرفی هم نماد فراوانی، برکت و شادی مردم این منطقه را توصیف می‌کند.

≠ یک روز که صفار به بیرون رفت، صفوره گریه‌کنان به طرف صندوقچه رفت. پارچه‌ای زیبا با گل‌های سرخ و زیبا و چند مدل پارچه به رنگ‌های سفید، سرخ و... برداشت و سپس نخ آورد و رفت از زیرزمین یک تکه چوب آورد. یک زیرانداز با رنگ سبز و سرخ جلوی ایوان خانه کاه‌گلی‌شان انداخت که خودش با صفار ساخته بود. پارچه‌ها، نخ‌ها، چوب، قیچی، سکه، کش و یک سیب که خودش از تک‌درخت حیاط کوچکشان آورد و نشست سیب را قارچ کرد و داخل یک بشقاب سفالی با گل‌های صورتی گذاشت.

این موضوع به نحوه ساخت عروسک گلین‌بالا و کاربرد وسایل و چگونگی استفاده از آن توسط خانواده به‌ویژه زنان اشاره دارد. گلین‌بالا در فرهنگ مردم آوارس علاوه‌بر سرگرمی بچه‌ها و ارتباط میان بزرگ‌ترها و بچه‌ها، وسیله‌ای است که در حالات رفتاری و روانی افراد این جامعه مانند شادی و غم و آیین و مناسک خاص کاربرد دارد. چنان‌که در قصه اشاره می‌شود: زن خانواده وقتی از زندگی ناامید می‌شود، سراغ ساختن عروسک گلین‌بالا می‌رود تا هم همدردی برای خوش دست و پا کند و هم عروسک سبب ارتباط عمیق بین خانواده را مهیا کند. آنچه در این بند از قصه بسیار مهم است، استفاده از متریاال‌های خانگی است. به عبارت دیگر سازنده در ساخت این عروسک کوچک‌ترین وسیله‌ای را از بیرون خانه و جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند، تهیه نمی‌کند. هرچه هست از داخل زندگی این جامعه کوچک تأمین می‌شود. انتخاب اسم، آن هم اسم اصیلی که با فرهنگ و ساختار اجتماعی این منطقه تناسب

عمیق فرهنگی دارد، برای عروسک آن هم عروسکی که اسم عام آن گلین‌بالاست. سازنده عروسک دوباره با توجه به تفکر صاحب عروسک برایش اسم خاصی می‌گذارد تا ارتباط عاطفی و حسی میان عروسک و صاحب آن عمیق‌تر و قوی‌تر باشد.

≠ سپس با گریه و زاری چوبی را که از زیرزمین آورده بود، به دست گرفت و بعد پایین چوب را با پارچه‌های دورریزی که از همسایه‌اش گل‌آوا گرفته بود، دورپیچ کرد؛ به طوری که پایه چوب روی زمین ایستاد. سپس یک قند آورد، بالای چوب گذاشت و سکه را نیز روی قند گذاشت. بعد پارچه سفیدی را دور آن پیچید و با نخ و سوزن آن را محکم کرد و با نخ سیاه برای آن چشم دوخت. از پارچه سرخ به شکل مستطیل برش زد. کمی تأمل کرد و تکه‌ای از سیب را خورد. دوباره آن پارچه را برداشت و برای آن کمر دوخت و پایه آن را با پارچه سیاه و نوارهای قیتان تزئین کرد. سپس دو طرف مستطیل را به هم دوخت و به کمر آن کش انداخت و این شد دامن یا همان تومان. بعد پارچه‌ای سفید با گل‌های سرخ برداشت و روی آن نصف یک دایره کشید و وقتی آن را برش زد، دوباره آن را تا زد و شکافی از سر پارچه ایجاد کرد. بعد دو لبه یا همان شعاع نیم‌دایره را که از پارچه درست شده بود به هم دوخت. پس از تمام‌شدن معلوم شد که یک پیراهن بزرگ یا همان کوئینک دوخته است. بعد همان تومان و کوئینک را تن آن چوب کرد و قسمتی از شال گل‌منگلی‌اش را برید و سر آن چوب کرد که با سکه، قند، نخ و پارچه ساخته بود. خلاصه سرتان را درد نیاورم بچه‌ها، او مرا درست کرد و اسمم را سارای گذاشت.

ارتباط انسانی عروسک، صاحب عروسک و سازنده عروسک مسئله مردم‌شناختی مهمی است که در این قصه مطرح می‌شود. ارتباط عاطفی عروسک و صاحب آن آن قدر عمیق است که به صورت نمادین به گفتار و زبان تبدیل می‌شود؛ برای همین در جای‌جای قصه با سخن‌گفتن انسان با عروسک مواجه می‌شویم:

≠ صفوره با خستگی تمام جای خواب صفار را انداخت. صفار که رفت، خوابید؛ مثل همیشه صفوره مرا از پشت بقچه رنگی‌اش برداشت و برایم چنین گفت: سارای من، عروسک من، گلین‌بالای من، شیرینک من وقتی بهار به دنیا بیاید، صفار مرا به ده پشت کوه ساوالان پیش بی‌بی پیرم بی‌بی خدیجه خواهد فرستاد. از آن پس تو دوست و همدم بهار خواهی شد؛ چون او نه دوستی خواهد داشت و نه خواهر و برادری. اگر هم داشته باشد ناتنی می‌شوند و با او دشمنی می‌کنند؛ پس بعد از من مراقب بهار باش... این را گفت و خوابش برد.

انتخاب نام‌ها در این قصه اتفاقی و سلیقه‌ای نیست؛ هر چند نام‌های غیربومی هم در قصه مطرح هستند که همه از قراردادهای تاریخی و اجتماعی مردم این مناطق سرچشمه می‌گیرند؛ برای مثال نام‌های عربی صفار، صفوره و... اما نام‌هایی هم هستند که هر کدام از پشتوانه قوی

فرهنگی منطقه آذربایجان و استان اردبیل و شهر سرعین و روستای آلوارس برخوردارند؛ برای نمونه سارای، یاشار، آیدا، شاه‌بیم و... انتخاب نام سارای (زن افسانه‌ای قصه‌ها و ادبیات و موسیقی فولکلوریک کل مناطق آذربایجان) و شاه‌بیم (زن قهرمانی که در موفقیت شاه اسماعیل صفوی در آذربایجان و ایران نقش‌آفرینی کرده است) که هر دو از قهرمانان قصه‌های مطرح آذربایجان هستند. این مسئله چندین دلیل می‌تواند داشته باشد که از مهم‌ترین آن می‌توان به نقش اول قصه اشاره کرد. قهرمان قصه گلین‌بالا مانند قصه سارای و شاه‌بیم یک زن است:

≠ هر روز عمه بهار، شاه‌بیم می‌آمد. هم از بهار مراقبت می‌کرد و هم به خانه‌شان می‌رسید و بعد به خانه خودش برمی‌گشت. یکی از روزها صفار برای تهیه وسایل خانه و وسایل کشاورزی به شهر رفته بود و آن روز شاه‌بیم یادش رفته بود به بهار سری بزند. قشنگ یادم است آن روز برف طوری می‌بارید که زاگی از شدت سرما خودش را به پنجره خانه کوبید. پنجره باز شد و زاگی رفت کنار اجاق تا گرم شود. بعد اینکه حال زاگی خوب شد، به من گفت: سارای خبر بدی دارم. تمام راه‌ها به دلیل بارش سنگین برف بسته شده...

وجود مدت‌زمان طولانی عروسک گلین‌بالا در زندگی اجتماعی مردم آلوارس نکته جالب توجه دیگری است که از منظر یک مردم‌شناس می‌تواند تحلیل و تفسیر شود. برخی روایت‌ها نشان‌دهنده این است که بعضی گلین‌بالاها آن قدر عمر طولانی می‌کنند که از نسلی به نسل دیگر انتقال پیدا می‌کنند. یادگاری دادن گلین‌بالا از نسل گذشته و کهن‌سال به نسل آینده یکی از آیین‌های مردم این روستا به حساب می‌آید. ارتباط عاطفی و احساسی سازندگان این عروسک و صاحبان آن با عروسک آن قدر عمیق است که سازندگان آن در یک سال که هیچ در چندین سال هم آن را کاملاً عوض نمی‌کنند، بلکه به جای عوض کردن آن را ترمیم یا بازسازی می‌کنند. حتی در بازسازی آن طور وانمود می‌کنند که گلین‌بالا در این سال‌ها کمی هم بزرگ‌تر شده یا برعکس پیرتر یا جوان‌تر شده است و این حالت را در ساختار فیزیکی آن نیز رعایت می‌کنند:

≠ هر یک سال صفوره مرا از اول درست می‌کرد؛ یعنی حدود ۵ سانت قدم را بلندتر می‌کرد و لباس‌های زیبایی برایم می‌دوخت. زاگی که اهل گردش و سفر نبود، این بار سه سال بود که با دوستانش به سفر رفته بود و من بیش از سه سال بود که زاگی را ندیده بودم.

آنچه بیان شد، اشاره‌ای مستقیم به آداب، رسوم و مناسک فرهنگی مردم آلوارس در سراسر قصه گلین‌بالا دارد. از مراسم عروسی، نذر و نیاز، مراسم عزا و ختم گرفته تا مراسم خواستگاری و آیین‌های مربوط به آن در قصه گلین‌بالا توصیف می‌شود؛ حتی اشاره به باورهای مخصوص مردم این منطقه، مانند نگه داشتن حرمت مرده از چهل روز تا یک سال تمام و... به باورهای بخت سیاه و بخت سفید و نیز گشوده شدن بخت دختران دم‌بخت و آیین‌های مربوط به این مناسک و تأثیر مناطق مقدس در گشوده شدن بخت دختران در قصه اشاره دارد:

≠ یک روز از روزها شاه‌بیم به صفار گفت: صفار الان یک سال گذشت از موقعی که صفوره فوت کرده... دیگر خسته شدم باید یک فکری به حال زندگیت بکنی. باید دنبال کسی باشی که جای خالی صفوره را برایت پر کند... شاه‌بیم هنوز دختر دم‌بخت بود و به قول زنان روستا هنوز بختش باز نشده بود. او بیشتر وقتش در امام‌زاده روستا زندگی می‌کرد و به‌نوعی خادم آن امام‌زاده شده بود.

دگرذیسی‌های غیرطبیعی و غیرمعمول در زندگی اجتماعی مردم آلوارس در قصه نشان داده می‌شود. البته نمونه‌های آن را در قصه‌های دیگر مناطق هم می‌بینیم؛ برای نمونه تلخی گوشت گاو در اثر نارضایتی و گریه صاحب گاو... در این باره در قصه‌های صمد بهرنگی می‌خوانیم: «آره، گفتم که دیروز گاو را کشتند. زن بابام ویار شده و هوس گوشت گاو مرا کرده. حالا خودش و خواهرش نشسته‌اند تو آشپزخانه، منتظرند گوشت بپزد بخورند... بیچاره گاو مهربان من!... زن بابا قد راست کرد و گفت: چی گفتی؟ گوشت‌ها تلخ شده؟ پری تکه‌ای گوشت به طرفش دراز کرد و گفت: بچش ببین. زن بابا گوشت را از دست خواهرش قاپید و گذاشت توی دهنش. گوشت چنان تلخ‌مزه و بدطعم بود که دل زن بابا دوباره به هم خورد...» (بهرنگی، ۱۳۹۶: ۵۵).

≠ پری با عصبانیت گفت: خودت بیا ببین. بهارت آن قدر گریه کرد، ناله و نفرین کرد که گوشت گاو عین زهرمار شده... صفار و زری هم ناپاورانه آمدند و گوشت را مزه کردند و هر دو گوشت را از دهانشان پرت کردند و حرف پری را تصدیق کردند.

ایجاد ارتباط عاطفی قوی میان انسان و حیوان، اشیایی مانند انواع اسباب‌بازی‌ها و عروسک در علم روان‌شناختی قابل‌مطالعه است، اما سخن‌گفتن درباره این عناصر در افسانه‌ها و داستان‌ها مکرر دیده می‌شود که امروز انسان‌ها از این پدیده اسطوره‌ای در صنعت سینما و کارتون بسیار به‌رمند می‌شوند. این مسئله هرچند در واقعیت اتفاق نمی‌افتد، اما برقراری ارتباط انسانی میان این پدیده‌ها می‌تواند در میان مردم تفسیر و تحلیل‌های مختلفی به فرهنگ‌ها داشته باشد. مردم آلوارس هم در ساخت و قصه‌پردازی گلین‌بالا از این قانون مستثنا نیستند. آن‌ها ارتباط حسی و عاطفی کودکانشان با گلین‌بالا را نوعی هم‌زیستی و هم‌صحبتی دوستانه تلقی می‌کنند؛ برای نمونه:

≠ گفتم: بهارجان تمام عروسک‌ها می‌توانند حرف بزنند؛ بستگی به رابطه عروسک‌ها و صاحبانشان دارد. من هم از موقعی که مادرت مرا درست کرد، می‌توانستم حرف بزنم، ولی به‌خاطر مشکلاتی که پیش می‌آمد، نمی‌خواستم انسان‌ها بفهمند.

زندگی اجتماعی روستای آلوارس مانند دیگر زندگی مردم روستاهای دیگر پیوند اجتماعی عمیقی دارد؛ طوری که کارکرد همسایه در این‌گونه زندگی‌های اجتماعی بسیار بالاست؛ به

عبارتی همسایه با همسایه یک خانواده به حساب می‌آیند. این مسئله آن‌قدر عمیق است که گاهی پایگاه اجتماعی همسایه در میان مردم از پایگاه اجتماعی فامیلی محکم‌تر و گسست‌ناپذیر است. در قصه گلین‌بالا همسایه جزئی از خانواده است و در برنامه‌هایی که برای صاحب عروسک تعریف می‌کنند، برای همسایه هم تعریف می‌شود؛ چراکه آن‌ها در کارهای عمومی و خصوصی همدیگر دخالت مثبت دارند؛ برای نمونه:

≠ صفار رو به آیداخانم گفت: آیداخانم جان تو و جان بهار ما چند روزی که نیستیم بهار را به تو می‌سپارم مراقبش باشید. آیداخانم جواب داد: آقا صفار نگران نباشید، بهار هم عین یاشار من. پدر و پری و زری خانم به راه افتادند و بهار از دل خوشحال بود؛ چون هم از دست پری راحت شده بود و هم می‌توانست چند روزی با یاشار بازی کند.

عنصر گاو و تکرار آن در قصه‌های افسانه‌ای این منطقه نشان‌دهنده اهمیت این عنصر طبیعت در زندگی اجتماعی مردمان است. این مسئله می‌تواند چند دلیل داشته باشد. اولین دلیل به تمدن دامداری این منطقه اشاره دارد. روستای آلوارس به دلیل اینکه در دامنه کوه ساوالان واقع شده است، در شکل‌گیری تمدن اجتماعی آن بیش از کشاورزی و دامداری دخیل بوده است. از آنجا که برای دامداری گوسفند، منطقه وسیع و دشتی لازم است که پر از علفزار باشد، دامنه کوهستانی این روستا چنین شرایط جغرافیایی را ندارد. برای همین پرورش گاو عنصر اصلی تمدن دامداری این منطقه به حساب می‌آید. دومین دلیل می‌تواند به بحث اسطوره و عناصر اساطیری مردم این منطقه برگردد که در داستان‌های افسانه‌ای و فولکلوریک مردم آذربایجان نقش عنصر گاو را مکرر می‌بینیم؛ برای مثال در ادبیات عامه و شفاهی مردم آذربایجان اسطوره‌ای به نام گاو جهان مطرح می‌شود. مردم این مناطق عقیده دارند که کل جهان روی گاو عظیم‌الجثه و مقدس سوار است و حرکت و حیات جهان از حرکت و حیات گاو نشئت می‌گیرد. آن‌ها بر این عقیده هستند که وقتی یک تار موی گاو به لرزه درآید، در زمین زلزله به وجود می‌آید (احمدی، ۱۳۹۷: ۳۸).

دلیل سوم صرفه اقتصادی گاو بیش از دیگر حیوانات اهلی برای مردم آلوارس است. دلیل چهارم می‌تواند محیط و اکوسیستم و وجود پوشش گیاهی خاص در جغرافیای این روستا باشد که غذای مناسب برای گاوها بیشتر وجود دارد؛ برای نمونه:

≠ من به یاشار گفتم: یکی از استخوان‌های گاو را بیاور. استخوان را یاشار به من داد. گرفتم و این‌گونه برایش خواندم: استخوان خوب کن پای بهار رو، فراری کن درد پاهاشو، کاری بکن سالم بشه، دردش کمتر و کمتر بشه. بهار گفت: سارای چه کار کردی درد پام خوب شد؟! در قصه گلین‌بالا گاو یکی از عناصر مهم قصه به حساب می‌آید که در صحنه‌های بیشتر وجود دارد. گذشته از این تمام عناصر گاو شیر، گوشت و حتی استخوان آن در قصه کارکردی

دارد که در دیگر عناصر چنین کارکردهایی را نمی‌بینیم. این کارکردها در بحث شیر و گوشت کارکرد نیاز انسان به غذا را تشریح می‌کند، اما در بحث استفاده از استخوان گاو، آن هم استفاده جادویی به کارکرد نمادین گاو در قصه برمی‌گردد که اشاره‌ای به بحث باورها، جادو و اعتقادات دینی برگرفته از عناصر طبیعت دارد که این اعتقادات می‌تواند از دین ابتدایی شامان مردمان این منطقه سرچشمه گرفته باشد. «به عبارتی اسکلت شامان به‌منزله قالبی حیاتی برای گونه‌هایی به‌شمار می‌رفته که در استخوان‌های حیوان ساکن بوده‌اند. درحقیقت می‌توان این امر را در روابط مابین انسان و شکار وی موضوعی عرفانی عنوان نمود، روابطی که برای اجتماعات مبتنی بر شکار اساسی می‌باشد... همچنین اسکلت نمادی از احیای دیگر باره مرگ و زندگی در طول رؤیاهای دوره آغازین تلقی می‌شود و درواقع از این لحاظ استخوان‌ها نمایانگر تمامی اصل و نسب هستند. برخی از قوم‌نگاران تصویر استخوان‌های روی لباس را با آیین‌های باستانی اولیه مرتبط می‌دانند. سایرین اسکلت را به‌عنوان سمبلی از تدابیر محافظتی تعبیر می‌نمایند؛ هرچند که این اظهارنظر متأخرتر از عقیده قبلی است. در همه حال باید گفت که استخوان مفهومی بسیار قدیمی بوده و خود بیانگر این نکته می‌باشد که اسکلت انسانی نقاشی شده روی سنگ در عصر برنز در منطقه بایکال، درحقیقت اشکالی هستند که نشانگر وجود شامان می‌باشند» (استوتلی، ۱۳۹۹: ۱۴۰)؛ برای نمونه:

≠ یاشار درحالی که به فکر فرو رفته بود آمد و کنار ما نشست. من رو به یاشار گفتم: یاشار جان آن استخوان‌هایی که از گاو برداشته بودی نگه داشتی؟ یاشار جواب داد: بله الان می‌روم و آن‌ها را می‌آورم. یاشار وقتی استخوان را آورد، بهش گفتم: من تشنه‌ام، اگر ممکن است، برایم یک لیوان آب بیاور. یاشار رفت آب بیاورد و من به بهار گفتم: استخوان را بردار. وقتی بهار استخوان را برداشت، چنین خواندم: استخوان دوست خون، آب شو، غذا شو، مرهم دل یاشار شو... و بعد فوت کردم. استخوان در دست بهار غیب شد. وقتی یاشار آب را آورد مادر یاشار با سینی پر از گوشت و برنج و سبزی و میوه و... از اتاق بیرون آمد و به آشپزخانه رفت. یاشار وقتی سینی پر از وسایل خوراکی را در دست مادرش دید، از ته دلش خوشحال شد. دوباره گرم بازی شدیم.

در قصه به مردم‌شناسی تغذیه مردم آوارس هم اشاره‌هایی شده است؛ اینکه این مردم چه نوع غذایی با توجه به محیط زندگی خودشان دوست دارند و چه غذاهایی با اقلیم آن‌ها سازگاری دارد؛ برای مثال اشاره به آبگوشت با گوشت گاو یا گوشت خروس با کره که هر دو این حیوان‌ها در آوارس بیشتر از دیگر حیوانات زیست می‌کنند و میان مردم علاقه به این حیوانات بیشتر از حیوانات دیگر دیده می‌شود. آبگوشت مخصوص مردم آوارس گوشت خروس با کره

گاوی است که نحوه پخت آن هم بسیار ساده است. این مردم هر وقت مهمانی را بسیار عزیز می‌دارند، برایش آبگوشت خروس با کره گاوی درست می‌کنند؛ برای نمونه:

≠ بهار گفت: پس آبگوشت خروس با کره گاوی درست کن؛ چون یاشار عاشق این غذاست.

نتیجه‌گیری

اولین کاربردی که در ساخت عروسک مطرح می‌شود، کاربرد به ظاهر اسباب‌بازی بودن آن برای کودکان است. این کاربرد براساس تفاوت‌های فرهنگی در مناطق مختلف انسانی متفاوت خواهد بود. آنچه مهم است کاربرد نمادین عروسک گلین‌بالا در میان مردم روستای آلوارس است. به عبارت دیگر این وسیله که به‌ظاهر اسباب‌بازی دخترچپه‌های روستاست توسط بزرگ‌ترها ساخته می‌شود. نمادی از اعتقادات دینی مردم روستا و نیز نمادی از پوشش زیستی و اکوسیستم طبیعی آن روستا به حساب می‌آید که با تفکر و تحقیق می‌توان نشانه‌های نمادین رنگ‌ها، نوع آراستگی را شناخت. ساختار نمادین این عروس ریشه در اسطوره‌ها و افسانه‌های مردم کوه‌نشین این روستا دارد. از سوی دیگر هم سنت و باورهای دینی و زندگی روزمره اجتماعی این مردم در ساختار تولید عروسک گلین‌بالا به چشم می‌خورد.

رولان بارت درباره اسطوره و نمادبودن اسباب‌بازی دیدگاه جالبی دارد. او بیان می‌کند که اسباب‌بازی‌های کودکان فرانسوی موبه‌مو دنیای کارکردهای بزرگ را پیشاپیش تجسم می‌کنند و تنها برای آماده کردن کودک برای پذیرش تمامی آن‌هاست. از این منظر، عروسک گلین‌بالا در میان مردم روستای آلوارس هم به‌نوعی نشان‌دهنده نقش دختران روستا و به عبارتی آموزش وظایف و مسئولیت اجتماعی آینده آن‌هاست. به عبارت دیگر گلین‌بالا از نظر اجتماعی مقیاس کوچک زنان آلوارس و نقش آن‌ها در خانواده را برای کودکان بازتولید می‌کند. تفاوت عروسک گلین‌بالا با عروسک‌هایی که بارت از آن‌ها سخن می‌گوید (اسباب‌بازی فرانسوی معمولاً اسباب‌بازی تقلیدی است و می‌خواهد از بچه‌ها مصرف‌کننده بسازد نه کودکانی آفرینشگر) در این است که سازندگان گلین‌بالاها شرکت‌ها، نهادها و... نیستند، بلکه به دست مردم روستا ساخته می‌شوند، آن هم به‌شکل کاملاً مشارکتی در جمع خانواده‌ها. به عبارت دیگر در روند ساخت عروسک گلین‌بالا تهیه چوب آن بر عهده مردان و پسران خانواده روستاست. ساخت و خلاقیت هنری آن بر عهده زنان باتجربه روستاست و تزئین خلاقانه و نگهداری مسئولیت‌پذیرانه آن نیز بر عهده دخترهای خانواده روستاست. شاید تنها گزینه‌ای که در بحث ساخت گلین‌بالا در میان این مردم مطرح نمی‌شود، مصرف‌گرایی و ترویج آن در میان کودکان روستاست. ماده اصلی عروسک گلین‌بالا از چوب است که قد، وزن و شاکله اصلی گلین‌بالا را تشکیل می‌دهد. کودک آلوارسی وقتی با گلین‌بالا بازی می‌کند، می‌فهمد که او شکننده است، احساس دارد و

باید مراقبش باشد؛ پس با او مثل یک انسان واقعی رفتار می‌کند، هر وقت لباسش کهنه یا کثیف شد، آن را عوض می‌کند، برایش لالایی می‌خواند، رختخواب پهن می‌کند، قصه می‌گوید، با خود به گردش می‌برد، با او درد دل می‌کند و... مهم‌تر از همه این نمادها، عروسک گلین‌بالا در میان مردم آوارس قصه، داستان و حتی افسانه دارد. انگار این عروسک‌ها عضوی از اجتماع اولیه و امروزی مردم آوارس هستند.



منابع

- اریکس، توماس هیلند و نیلسن، فین سیورت (۱۳۸۶). *تاریخ انسان‌شناسی از آغاز تا امروز*. ترجمه علی بلوکباشی. تهران: گل‌آذین.
- بارت، رولان (۱۳۷۵). *اسطوره امروز*. ترجمه شیرین‌دخت دقیقیان. تهران: مرکز.
- بهرنگی، صمد (۱۳۹۶). *قصه‌های غصه‌های صمد بهرنگی*. تهران: ساوالان ایگیدلری.
- حقیقت، عبدالرفیع (۱۳۷۶). *فرهنگ تاریخی و جغرافیایی شهرستان‌های ایران*. تهران: کومش.
- چاپلی، صمد (۱۳۸۴). *نگاهی به واژه‌های اساطیری آذربایجان*. تبریز: اختر.
- صفری، بابا (۱۳۷۰). *اردبیل در گذرگاه تاریخ*. اردبیل: دانشگاه آزاد اسلامی واحد اردبیل.
- فکوهی، ناصر (۱۳۹۲). *تاریخ اندیشه و نظریه‌های انسان‌شناسی*. تهران: نشر نی.

جدول مصاحبه‌ها

شماره	نام و نام خانوادگی مصاحبه‌شونده	نام روستا	سن
۱	سلمی‌ناز میرزایان	آلوارس	۸۵
۲	عالیه حقی	آلوارس	۶۵
۳	حبیبه مشه‌شهی	آلوارس	۸۰
۴	نجیبه خرمی	آلوارس	۹۰
۵	گلسوم پناهی	آلوارس	۹۳
۶	ارکناز نوعی	آلوارس	۷۰
۷	خوش‌قدم نبیری	آلوارس	۶۵
۸	شوکت حاتمیان	آلوارس	۸۵
۹	ملکه سبحانی	آلوارس	۷۲
۱۰	ساری‌گول حاتمیان	آلوارس	۸۹
۱۱	گول‌قدم قادرزاده	آلوارس	۵۲
۱۲	گول‌بس عادل‌ی	آلوارس	۶۳
۱۳	راضیه فرهودی	آلوارس	۷۵
۱۴	گیله‌نار یعقوبی	آلوارس	۷۷
۱۵	قیزخانیم محبی	آلوارس	۹۹
۱۶	صوبیح‌ناز سبحانی	آلوارس	۷۷
۱۷	جئیران شعاری	آلوارس	۶۲
۱۸	ننه‌خانیم شعاری	آلوارس	۸۵
۱۸	محترم امامی	آلوارس	۹۵
۱۸	تازه‌خانیم یآوری	آلوارس	۸۶